

فقط نخل ها ماند و ویرانه ها...

مجید مذهبی

(پیشکسوت و مدرس کشوری امداد و نجات)



در بامداد روز جمعه ۵ دی ۱۳۸۲، زلزله ای به بزرگی ۶.۶ ریشتر شهر بم و مناطق اطراف آن، در شرق استان کرمان را لرزاند. شدت زلزله به حدی بود که از آن به یکی از مهیب ترین و پرتلفات ترین زلزله های ایران یاد می شود. جمعیت هلال احمر به عنوان متولی امداد رسانی در سوانح طبیعی، از اولین ارگان هایی بود که در صحنه حضور یافت و خدمات چشمگیر و اثرگذاری را در منطقه آسیب دیده به انجام

رساند. فرا رسیدن سالروز این فاجعه عظیم، ما را بر آن داشت تا به پای سخنان یکی از پیشکسوتان باتجربه جمعیت هلال احمر استان خراسان رضوی، که در این عملیات امدادی نقش موثری داشته اند، بنشینیم و از تجربیات ایشان بهره ببریم.

جناب آقای مذهبی، چگونه از وقوع زلزله خبردار شدید؟

بسم الله الرحمن الرحيم

روز قبل از حادثه، یعنی پنجشنبه ۴ دیماه ۱۳۸۲ با حدود ۳۰ نفر از نجاتگران کوهستان، که گروه سوم امداد و نجات کوهستان خراسان بزرگ را تشکیل داده و برای آموزش به منطقه کوهستانی اخلمد چناران اعزام شده بودند و در پناهگاه و مدرسه کوهنوردی شهید حسین احمدی مستقر بودیم. صبح سحر روز جمعه ۵ دی ماه، تیم، با کوله و تجهیزات برای یک پیاده روی و کمپینگ آماده شده بودند و به سمت انتهای دره کندر اخلمد به راه افتادند. در مسیر کوهپیمایی بودیم که ساعت ۷ یا ۷.۳۰ از بیسیم خودرویی مستقر در پناهگاه به من اطلاع دادند که در بم زلزله شده. بلافاصله گروه را به پناهگاه برگرداندم و با جمعیت تماس گرفتم، شرایط اعزام خودم و تیم را با معاونت امداد هماهنگ کردم.

زلزله در زمان کدام مدیریت جمعیت استان اتفاق افتاد و شما چگونه به بم اعزام شدید؟

حادثه بم در زمان مدیریت آقای دکتر حسینی مدیر عامل هلال احمر استان خراسان اتفاق افتاد. ایشان تا حدودی با روحیات من آشنایی داشتند، لذا بلافاصله بعد از رسیدن به مشهد و هماهنگی ایشان، با یک تیم پزشکی تخصصی پنج نفره و آقای عبدی، با پرواز هواپیمای مسافربری یکی از شرکت های هواپیمایی، به سمت بم اعزام شدیم. البته هم زمان تیم امداد و نجات کوهستان از اخلمد به مشهد و سپس با اتوبوس، به همراهی تعداد دیگری از امدادگران داوطلب مشهد و بعضی از شهرستان ها به منطقه زلزله زده بم اعزام شدند.

هواپیمای حامل ما، یک بوئینگ غول پیکر با حدود ۴۰۰ صندلی خالی بود و ما زمانی متوجه مشکل شدیم که خلبان اعلام کرد، باند و خدمات پروازی فرودگاه بم، برای فرود چنین هواپیمایی مناسب نیست و خلاصه بعد از چند دور پرواز بر فراز شهر ویران شده بم، که از بالا فقط به صورت تلی از خاک دیده می شد، خلبان ماهر و شجاع هواپیما توانست بدون هماهنگی و کمک برج مراقبت که تخریب شده بود، بر روی باند کوتاه فرودگاه بم فرود بیاید. مشکل بعدی پارکینگ ترمینال فرودگاه بود که مملو از مجروحانی بود که با هر وسیله ممکن به فرودگاه آورده شده بودند و لذا مجبور شدند تعدادی از مصدومان را کنار بزنند تا هواپیما بتواند در محل مناسب قرار بگیرد. مشکل بعدی این بود که تجهیزات فرودگاهی بم برای هواپیماهای بزرگ مناسب نبود. به عنوان مثال، پلکان بلند که به درب هواپیما برسد، وجود

نداشت، لذا پلکان کوتاهی را زیر درب هواپیما آوردند و بایک چهار پایه روی آن، ما توانستیم از هواپیما پیاده شویم.

با چه گروه و تجهیزاتی به منطقه وارد شدید؟

همانطور که مستحضری در مصدومیت های انبوه که انتقال و اعزام، امری اجتناب ناپذیر است، عملیات تریاژ به عنوان یک اصل مهم در خدمات پیش بیمارستانی حائز اهمیت است، لذا تیم همراه من، پنج نفر از پزشکان متخصص ارتوپد، طب اورژانس، مغز و اعصاب و ... با تجهیزات اولیه تشخیص و معاینه بودند که به محض خروج از هواپیما، کار خود را شروع کردند. ما اولین گروهی بودیم که از خراسان وارد بم می شدیم.

شروع عملیات به این شکل بود که به علت عدم وجود مدیران و حراست فرودگاه، همه مصدومان در معیت همراهان، خود را به فرودگاه رسانده بودند و بالطبع، هر کسی که توان بیشتر و مصدومیت کمتری داشت، توانسته بود، خود را تا پای هواپیما برساند، در صورتی که مصدومان ترومایی و بد حال در خارج از فرودگاه بر روی هم قرار گرفته بودند. عزیزان سپاه با فرماندهی سردار احمد کاظمی (شهید)، مسئولیت حراست و حفاظت فرودگاه و ارتباطات برج مراقبت که تخریب شده بود را به عهده گرفته بودند. ما با هماهنگی و هم فکری ایشان توانستیم نظم اولیه را در ورود مصدومان به محوطه ترمینال فرودگاه ایجاد کنیم. یعنی درب های ورودی به محوطه را بستیم و به دستور آن فرمانده عزیز جهادی، تمامی آمبولانس های سپاه، پشت به درب ها پارک کردند و ما به همراه تیم تخصصی، کار تریاژ را شروع کردیم. لذا بیمارانی که در سالن ورودی توسط پزشکان ما معاینه و تریاژ و اولویت بندی و توسط آمبولانس ها به هواپیما منتقل می شدند، مصدومانی بودند که یک ترومای استخوانی دست یا پا داشتند، ولی اصرار می کردند که با همراهی خود سوار هواپیما شوند. ولی ما با اولویت بندی که انجام دادیم، توانستیم در اولین پرواز، مصدومان ضربه مغزی و یا ترومای حاد قفسه سینه را وارد هواپیما کنیم. البته با چه مصیبتی! تصور کنید حدود ۴۰۰ مصدوم این چینی را از روی پلکان کوتاه و چهار پایه سوار هواپیما کنیم. به هر حال من و نیروهای بسیج و سپاه و تیم پزشکی، روی باند فرودگاه و آقای عبدی و تعدادی از امدادگران در داخل هواپیما، کار حمل و انتقال را انجام می دادیم.

کار با فرود هواپیماهای ۱۳۰ ارتش و ایلوشین سپاه ادامه پیدا کرد. تا صبح شبانه تقریباً ۳۶ فروند هواپیما نیرو و تجهیزات آورده شد و مصدومان را سوار کرده و به استان های مختلف اعزام کردند. دیگر گذر زمان و شرایط هوا و سختی کار برای ما قابل لمس نبود. تمام تمرکز و تلاش ما و نیروهایی که به کمک آمده بودند، این بود که تجهیزات و کمک های امدادی را تخلیه و مصدومان را با حداقل تثبیت پزشکی، سوار هواپیما ها کنند.

کار تریاژ منجر به این شد که مصدومان بد حال با هواپیما و سایرین به



امروز تا ظهر به بم خواهند رسید. شرایط به حدی وخیم بود که حتی جناب حافظیان، مسئول امداد هلال احمر بم که ۲۵ نفر از اعضای خانواده خود را از دست داده بود، در محل خدمت خود حاضر بود و برای سازماندهی نیروهای کمکی که به بم آمده بودند، فعالیت می کرد. لذا من هم به کمک ایشان رفتم و گروه های مردمی را تجهیز کرده و با آموزشی کوتاه، آن ها را روانه آواربرداری می کردیم و خودمان هم نظارت لازم را داشتیم. در ساعت های اولیه، بعضا افراد زنده از زیر آوار بیرون آورده می شدند. اما آوار خشت و خاک و گاه گل خیلی سنگین بود و عموما باعث خفگی شده بود و چون زلزله در ساعت نزدیک ۶ صبح اتفاق افتاده بود و اکثر مردم در خواب بودند، آوار سنگین باعث خرد شدن قفسه های سینه و ضربه های مغزی و مرگ افراد شده بود. تا بعد از ظهر مشغول آواربرداری توسط نیروهای مردمی بودیم. بعد از ظهر، تیم ما از مشهد رسید و در ارگ جدید مستقر شد. آقای دفتری گفتند: بهتر است شما یک اردوگاه در ارگ جدید بم ایجاد کنید. لذا من با یک موتور سیکلت عبوری، خودم را به ارگ جدید رساندم. ارگ جدید توسط مر حوم رفسنجانی ساخته شده بود و من تا آن زمان این مکان را ندیده بودم. فضایی بسیار بزرگ و زیبا که هیچ گونه آسیبی ندیده بود. تریلی چادر و امکانات امدادی هم از مشهد رسیده بود. لذا بلافاصله اقدام به شناسایی محلی مناسب برای ایجاد اردوگاه موقت جهت اسکان اضطراری آسیب دیدگان کردیم. من میدان اسب دوانی ارگ جدید را برای این امر انتخاب کردم. نیروهای امداد کوهستان که همگی با کوله پشتی و امکانات و تجهیزات فردی و روحیه بالا برای خدمت در بین امدادگران بودند، بلافاصله کار تهیه یک نقشه استاندارد اردوگاهی با تمام الزامات و مکان های خدمت رسانی، از انتظامات گرفته تا درمانگاه و انبار امکانات زیستی و سرویس های بهداشتی و تأمین آب و حمام و مکان شستشو و نصب چادرهای امدادی را شروع کردند. کار از ساعت ۱۲ ظهر شروع شد و در تمام طول شب ادامه داشت و ما صبح یکشنبه در میدان اسب دوانی، یک اردوگاه با دویست چادر با تمامی لوازم تعریف شده، شامل موکت، پتو، مواد غذایی، چراغ والور و... داشتیم. بچه ها خسته اما راضی از کاری کارستان، جلوی چادرهایی که با نظم و ترتیبی زیبا نصب کرده بودند، ایستادند و بدون هیچ منتی به خدمت خود افتخار می کردند. دقایقی بعد مسئولان و خبرنگاران داخلی و خارجی، برای بازدید به اردوگاه آمدند. همه با تعجب به این عملکرد بچه های هلال احمر خراسان نگاه میکردند و برایشان باور کردنی نبود که در یک مدت کوتاه، یک اردوگاه بزرگ و استاندارد توسط جوانان ما ایجاد شده باشد. آقای دکتر حسینی (مدیر عامل خراسان) هم که به منطقه آمده بودند، در جلسات اولیه مورد تشویق مسئولان قرار گرفته بود و از این بابت رضایت خود را به من اعلام کردند. پیشنهاد ما مبنی بر منطقه بندی شهر بم و واگذاری هر منطقه به یکی از هلال احمر های استان های کشور، مورد قبول قرار گرفت که کمک شایانی به سازماندهی نیروها و امکانات ما شد. اما مکان استقرار ما ارگ جدید نبود و من بایستی ستاد خراسان را در ارگ قدیم ایجاد می کردم. لذا امدادگران را به پارک جلوی ارگ قدیم منتقل کردم و چادرهای امدادی نصب و اقلام امدادی و کمک های بی شمار مردمی را در آن جا جمع آوری کردیم. اما کارمان سخت شده بود. چون شهر فاقد امنیت لازم بود و سارقان از روستاها و اطراف کرمان و زاهدان و از نقاط دیگر به بم می آمدند. لذا امدادگران مجبور بودند روزها به امر مهم آوار

صورت زمینی به شهرهای دیگر اعزام شوند و مصدومانی که جان خود را از دست می دادند و نوار مشکی بر روی آن ها الصاق می شد، به کنار باند فرودگاه منتقل می شدند، که درک این صحنه ها برای من خیلی سخت بود. شور و شغف ناشی از توفیق کمک و اعزام مصدومان و دیدن نور امید به زندگی در چشمان آن ها در لحظه سوار شدن به هواپیما و از طرفی غم از دست دادن عزیزانی که به امیدی به فرودگاه رسانده شده بودند، اما بخت با آنان یار نبود ولی به سوی معبود خود پر می کشیدند.

آخرین تصویری که از انتقال مصدومان به خاطر دارم این است که نزدیک طلوع صبح بود و هوا به شدت سرد شده و من به علت فعالیت بدنی زیاد، خیس عرق بودم و تقریبا تمام انرژی خود را از دست داده بودم. سرما و خستگی توانم را به شدت فرسوده کرده بود. آخرین مصدومان را سوار هواپیمای نظامی کرده بودیم و پرنده آهنی آماده حرکت شد. موقعی که هواپیما در حال دور زدن و رفتن روی باند پرواز بود، من متوجه یک درب آهنی روی زمین شدم که با آن مصدوم حمل کرده بودند. لذا برای اینکه مشکلی برای هواپیما پیش نیاید دویدم و درب آهنی را که تقریبا سنگین هم بود، از روی باند برداشتم و در حال انتقال آن به کنار باند بودم که هواپیما، دور موتور خود را برای تیکاف بالا برد و ناگهان، من و درب را هم زمان از روی زمین جدا و به کناره باند پرتاپ کرد و من دیگه چیزی متوجه نشدم!! نمی دانم چقدر گذشت که متوجه شدم یک نفر پاها و یک نفر دیگر، زیر بغل های من را گرفته بودند و یکی از آن ها داشت می گفت: مثل اینکه این زنده است...

بله، من افتاده بودم داخل جنازه های کنار باند و تا صبح آنجا مانده بودم و آن بندگان خدا در حال تخلیه و انتقال جنازه ها بودند که متوجه شدند من زنده ام.

محل و وضعیت استقرار شما چگونه بود؟

صبح شنبه ۶ دی ماه، کار تخلیه اضطراری مصدومان اولیه حادثه تقریبا به اتمام رسیده بود و کار آوار برداری در اولویت اول قرار داشت، لذا بعد از سلام علیکی با حاج محمود رمضانیان و حاج منوچهر عبد خداوندی که از دوستان سازمان امداد بوده و از شب قبل در فرودگاه، مشغول سازماندهی و پشتیبانی و انتقال تجهیزات امدادی بودند، تصمیم گرفتم به هلال احمر بم مراجعه کنم. خود را به هلال احمر بم رساندم. در نزدیکی ساختمان هلال که آسیب هم دیده بود، شادروان بیژن دفتری (رئیس سازمان امداد وقت) را دیدم که روی یک بلندی ایستاده بود و ظاهرا چشم به راه نیروهای امدادی خود بود و به محض دیدن بنده با خوشحالی فریاد زد: آقای مهندس! خراسان آمد!! جلورفتم و با ایشان احوال پرس و جوی کردم و از وضعیت بحران پیش آمده و وظایفی که به عهده هلال هست، صحبت کردم. ایشان شدیداً نگران و مضطرب بود، چون همه عوامل اجرایی و مدیریتی شهر از بین رفته بودند و آن هایی هم که زنده بودند، درگیر مصیبت خویشاوندان و عزیزان از دست رفته شان بودند. به ایشان گفتم من از خراسانم و تنها هستم و نیروهای من



آموزش و سازماندهی که باعث اختلال در مسیرها برای امداد رسانی گردید.

۳. ارسال حجم انبوهی از کمک های مردمی بدون تفکیک در مبدا.

۴. عدم توجه به فرهنگ جامعه منطقه آسیب دیده در ارسال کمک های مردمی.

۵. ورود کامیون ها و خودروهای متعدد حامل کمک های مردمی به تنها خیابان اصلی شهر، بدون برنامه و ساماندهی قبلی و نبود فضای مناسب جهت تخلیه و انبار آن ها.

۶. اخلال در روند جستجو و نجات و انتقال مصدومان که در ساعات و روزهای اول به علت ازدحام خودروها، اولویت دارد.

۷. عدم توجه ویژه به برقراری امنیت در منطقه حادثه دیده، به عنوان یک اصل مهم و سو، استفاده افراد فرصت طلب.



برداری مشغول باشند و شب های سرد با دسته کلنگ و بیل و روشن کردن آتش، از اموال هلال و کمک های مردم محافظت کنند.

آقای برکچی و صاحب نسق و دوستان مدیریت بحران استانداری خراسان هم، به جمع ما پیوستند. قرار شد یک کانکس مدیریتی در محل استقرار تیم خراسان در ارگ قدیم نصب شده و مدیریت بحران استان در آن مستقر شوند و تمامی نیروها و کمک های مردمی که از خراسان اعزام میشوند، در این مکان سازماندهی شوند.

احداث یک آشپزخانه بعد از یک هفته و سرو غذای گرم برای نیروهای امدادی و مردمی و آسیب دیدگان، این مکان را کاملاً تثبیت کرد و باعث شد تمام عده و توان خراسانی هادر این ستاد جمع شود. پس از مدت کوتاهی تیم های حمایت روانی و خدمات بهداشتی ویژه بانوان، متشکل از امدادگران خانم و تعدادی از خانم های کوهنورد به مدیریت خانم صفاران، بایک خاور تجهیزات بهداشتی ویژه بانوان، به جمع ما پیوستند که خدمات بسیار ارزنده و قابل توجهی را به بانوان آسیب دیده و بازماندگان این حادثه عظیم و دلخراش ارائه دادند.

پس مکان استقرار مادر منطقه ۱۲ (ارگ قدیم)، به عنوان قرارگاه عملیاتی آوار برداری و کمک های حمایتی برای بازماندگان حادثه و ارگ جدید به عنوان مکان اسکان اضطراری بود. البته این مکان به علت دوری از شهر، خیلی مورد استقبال مردم آسیب دیده قرار نگرفت و بیشتر مایل بودند در کنار آوار خودشان اسکان یابند. البته عده زیادی هم به این مکان منتقل شدند.

چه وظایفی به شما محول شده بود؟

به طور رسمی هیچ وظیفه ای به من ابلاغ نشد؛ حتی به علت سرعت بالای اعزام، ابلاغ ماموریت و مسئولیت تیم خراسان برای من صادر نشد؛ چه برسد به تبیین و محول کردن وظایف. همانطور که در پاسخ های بالاست مستتر هست، تصمیمات، بنا به شرایط بحران اتخاذ می شد و وظایف ما بعد از جلسات هماهنگی با مسئولان مشخص می شد. اما بدون هیچ گونه تعمبی، بنا به اعتراف همه مسئولان کشوری و امدادی، بچه های خراسان بهترین عملکرد را در حادثه بم داشتند.

متأسفانه نابسامانی مدیریت حادثه بم، آینه عبرتی شد برای همه مسئولان و تجربیات این حادثه بزرگ که در یک منطقه کوچک اتفاق افتاده بود، خط مبنایی شد برای مدیریت های بحران در آینده.

به هر حال در پاسخ به سوالات فوق الذکر به صورت خلاصه به بعضی از مسئولیت ها و وظایف اشاره داشتیم.

تا چه زمانی در منطقه بودید؟

من و تیم امداد، تقریباً یک ماه در منطقه بودیم. پس از صدور دفترچه خانوار و ثبت آمار حادثه دیدگان و توزیع اقلام زیستی بین آن ها، ادامه خدمت را به دوستان امدادگر بیرجند با مدیریت آقای رضایی سپردم. البته ایشان برعکس بنده با ابلاغ و حکم مسئولیت از مدیر عامل محترم وارد منطقه شدند.

تجربیات و نقاط قوت و ضعف مدیریت حادثه بم از دیدگاه شما؟

تحلیل حادثه بم و اتفاقات مدیریتی این حادثه بزرگ، کار بسیار دشواری است. رئیس صلیب سرخ سوئیس در تحلیلی که زمان ورود به منطقه انجام داده بود، مدیریت ایران را در حادثه، بسیار خوب توصیف نموده و به عنوان پشتیبان در حوادث غرب آسیا، روی ایران حساب باز کرده است. لکن تحلیل خودمان این بود که علی رغم همه ی تلاش های ستودنی، به عملکرد نهاد های عمل کننده انتقادهای زیادی وارد بود. عناوین برخی از این موارد به قرار ذیل می باشد:

۱. عدم مدیریت رسانه ها که با وجود اینکه باعث تهییج احساسات عمومی گردید، اما از ظرفیت آموزش آن، برای هدایت افکار عمومی استفاده نشد.

۲. هجوم کنترل نشده مردم برای کمک به سوی منطقه حادثه دیده، بدون